بسم الله الرحمن الرحیم

دفتر

شرح تهذیب

از افادات

مولانا رحمت الله متوکل حفظه الله

ترتیب و حروف چینی

حامد دهقانی

جامعةالحرمین الشریفین چابهار

فهرست مطالب کتاب **صفحه**

مقدمه

ابتدای هر علم دانستن چند چیز ضروری است

۱ـ تعریف منطق : منطق از ماده ی نطق مصدر میمی و یا اسم ظرف از باب ضرب یضرب می باشد

اگر مصدر میمی میمی باشد منطق به معنای گویایی ولی در صورت ظرف بودن به معنی جای گویایی یعنی زبان قرار می گیرد

تعریف اصطلاحی منطق : هو آلةٌ قانونیّةٌ تَعْصِمُ مُراعاتُها الذِّهنَ عنْ خطاءِ الفکر (یعنی همان قوانینی که از رعایت کردن آنها ذهن انسان را از اشتباهات فکری باز میدارد منطق می گویند

۲ـموضوع علم منطق: نزد متقدمین موضوع علم منطق مقولات ثانیه می باشند

اما نزد متاخرین :المعلوم التصوری والتصدیقی من حیث اَنّهما یُوصلان الی مجهول التصوری و التصدیقی

۳ـ غرض و غایةعلم منطق : صیانة الذهن عن الخطاء فی الفکر (یعنی حفاظت فکر و ذهن انسان از خطا)

۴ـ واضع علم منطق = منطق علمی است که در فطرت انسان در ابتدای وجود دارد معروف و مشهور است که اولین کسی که قوائد و ضوابط منطق را وضع نموده است فیلسوف بزرگ ارسطو می باشد اما اگر در تاریخ بشریت بنگریم اولین کسی که قوائد منطق سخن گفت حضرت ادریس علیه السلام می باشد ولی چون که علم منطق به حضرت ادریس علیه اسلام به صورت معجزه داده شده بود پس قوائد منطقی به اعتبار موضع به ارسطو نسبت داده شدند.

۵ ـ تاریخ علم منطق: ارسطو که مدّون اولی گفته می شود۳۲۳سال قبل از میلاد مسیح فوت کرده است،با توجه به اینکه ارسطو در سرزمین یونان و زبان یونانی داشت تا زمان مأمون الرشید خلیفه ی عباسی تمام کتب منطق به زبان یونانی بودند اولین کسی که در اسلام کتب منطق را از زبان یونانی به زبان عربی برای

استفاده مسلمانان ترجمه کرد علامه ابو نصر فارابی بود وبه دستور خلیف وقت مامون الرشید این کار بزرگ را انجام داد و ایشان متولد ۸۷۲ میلادی و متوفی ۹۵۰ ملادی می باشند..وبعد از ایشان علمای زیادی در تاریخ اسلام تا به امروز کتب زیادی(کوچک و بزرگ)در این زمینهترجمه و تصنیف کرده اند.

۶ـمقام و مرتبه ی علم منطق:گرچه معروف و مشهور است که منطق هیچ فایده ای ندارد فعلا گفته شده که یجود الاستنجاء باوراق المنطق اما امام رازی (رح)قایل است که این درست نیست می توانیم بگوئیم که قواعد منطق با قرآن و حدیث مخالف نیست،کسانی هم که در تاریخ اسلام با این قوانین اگاه بودند بهتر مسائل را درک کرده اند مثلا زمانی که یهودیان کلاً وحی آسمان و نزول را بر انسان انکار می کردند و طبق گفته ی قرآن(اذ قالو ما انزل الله علی بشر من شئ)زمانی گفتند کافران هچگاه نازل نکرده خداوند بر هیچ بشری چیزی را، در حالی که این قضیه سالبه کلیه است و در منطق جواب سالبه کلیه موجبه جزئیه است و در قرآن مجید هم در جواب یهودیان خداوند سبحان می فرماید(قل من انزل الکتاب...)و بگو چه کسی نازل کرد کتاب را همان کتابی که اورد آن را موسی_ پس نتیجه می گیریم قواعد منطق کلاً مخالف با قران و حدیث نیستند.

از بعضی از بزرگان هم در مورد منطق نقل شده است کسی که هیچ گونه ارتباطی با منطق نداشته باشد فلا ثقت له فی علم کُلها(هیچگونه بر شخص اعتماد کرده نمی شود در هیچ علمی)

بیوگرافی نویسنده کتاب تهذیب

نام : مسعود لقب: سعدالدین مشهور به : علامه سعدالدینتفتازانی

نام پدر : عمر   نام پدر بزرگ : عبدالله

در مورد تاریخ تولد ایشان اختلاف هست اما تاریخ وفات ایشان سال ۷۹۲ ه.ق میباشد

کتاب های ایشان: تهذیب ـ مختصرالمعانی

بیوگرافی نویسنده کتاب شرح تهذیب

نام : عبدالله مشهور ملا عبدالله یزدی نام پدر: حسین

در مورد تاریخ تولد ایشان هم اختلاف هست اما وفات ایشان ۱۰۱۵ ه.ق میباشد

قوله الحمدلله:

سوال : چرا علامه تفتازانی کتابش را بعد از بسم الله با الحمدلله شروع کرد؟ ۱ـ به خاطر اتباع از قرآن ، که قرآن ابتدا با بسم الله بعداً با الحمدلله آغاز شده ۲ـ به خاطر پیروی از حدیث که در حدیث اینچنین آمده است

ملا عبدالله یزدی می فرماید: ملاسعد تفتازانی کتاب خود را به خاطر پیروی از احادیث پیامبر علیه السلام با بسم الله و الحمدلله آغاز نموده که در اینجا یک اعتراض را جواب می دهد.

اعتراض

با توجه این که حدیث ابتداء در موردیکی از بسم الله و الحمدلله آمده است و جمع کردن هر دو در ابتداء در مورد ه یکی از بسم الله و الحمدلله آمده است و جمع کردن هر دو در ابتداء کار آسانی نیست،پس چطور باید بر هر دو حدیث در مورد بسم الله :کل امر ذی بال لم یبدأ بسم الله الرحمن الرحیم فهو ابتر حدیث در مورد الحمدلله : کل امر ذی بال لم یبدأ بالحمدلله فهو ابتر عمل کنیم

جواب ملا عبدالله: در جواب اعتراض که خودش مطرح کرده می گوید ۳ نوع ابتدأ وجود دارد؟

۱-**ابتدای حقیقی** : آنست یک چیز از همه چیزهای دیگر مقدم باشد

۲- **ابتدای اضافی**: آنست که یک چیز نسبت به بعضی از چیزها مقدم و به نسبت بعضی چیزها موخر باشد

۳-**ابتدای عرفی**:آنست که چیزی از مقصد مقدم باشد.پس در نتیجه احتمال دارد،موراد در حدیث ابتداء،ابتدای حقیقی و در حدیث الحمدلله ابتداء، ابتدای اضافی یا عرفی باشد و همچنین این احتمال وجود دارد که مراد از ابتدا در هر دو حدیث عرفی باشد ملا عبدالله یزدی تعریف حمد را به این گونه بیان نموده است که :

تعریف حمد **عبارت است**: حمد تعریف کردن حامد توسط زبان خویش محمود را به نسبت صفت اختیاری که محمود دارد

تعریفی که از حمد گذشت مشتمل بر قیودی است که هر کدام به منزله دوری و احتراز از یک امر است ، اما قید ثنا به منزله جنس است که مدح وشکر نیز شامل می شود اما قید با لسان جهت اخراج شکر است چون که :

تعریف شکر **عبارت است** از ازثنائیکه در برابر نعمت (احسان ، انعام) باشد خواه آن ثنا با زبان باشد یا با دل یا با اعضاء دیگر و قید علی جمیل الاختیار جهت اخراج مدح است چون که :

تعریف مدح **عبارت است** از ثنائیکه با زبان در مقابل صفت نیک باشد ، اعم از اینکه آن صفت حسنه از قبیل نعمت باشد یا غیر نعمت خواه آن صفت به اختیار ممدوح باشد یا در اختیار او نباشد

بنابراین گفتن : مَدَحتُزیداً علی حسنه درست است چون که در مدح ضروری نیست آن صفت خوب در اختیار ممدوح باشد . ولی بکار بردن لفظ حمد وشکر بجای مدح درست نیست یعنی نمی توانیم بگوییم که : حمدتُ یا شکرتُزیداً علی حسنه زیرا در تعریف حمد قید علی جمیل الاختیار وجود دارد . پس در حمد ضروری است که آن صفت نیک که در مقابل نعمت می باشد و خوب صورت بودن زید کاریست که در اختیار او نبوده و نیز خوبصورت بودنش از قبیل نعمت نیست

در مورد تعریف الف لام الحمدلله می گوید که این الف لام می تواند جنسی یا استغراقی باشد

در مورد لفظ جلاله الله شارح (ملا عبدالله یزدی) می فرماید :

این لفظ علمی است که بر ذات پروردگار ، و قول اصح هم همین است . اما لفظ الله برای چنین ذاتی است که جامع تمام صفات کمال است در نتیجه در لفظ الله اشاره به جمع کردن تمام صفات کمال وجود دارد . بنابراین دلیل این قول که تمام حمد مخصوص پروردگار است . اینست که ذات پروردگار جامع تمام صفات کمال است و ذاتی که جامع تمام صفات کمال است حمد مخصوص اوست .

*(مراد از استجماع چیست = ذاتی که جامع تمام صفات کمال باشد)

اسم مسمی

اسم ذات	ذات واجب الوجود (ذاتی که جامع تمام صفات کمال باشد
الله	ذات باری تعالی
مختص	مختص به

اختصاص از هر دو طرف

تعریف هدیت

شارع هدایت را به دو معنا تعریف کرده است

۱ـ ایصال الی المطلوب

۲ـ اراءَة الطریق

*فرق معنی های هدایت با یک دیگر: در معنی اول رسیدن به مطلوب ضروریست و بعد از رسیدن به مقصود گمراهی آن محال است و در معنی دوم هدایت رسیدن به مقصود ضروری نیست یعنی بعد از هدایت گمراهی ممکن است

*قوائد و ضوابط تشخیص هر معنای هدایت :

لفظ هدایت از فعل هدی یهدی متعدی به دو مفعول می باشد و تعدی آن به طرف مفعول اول بدون واسطه است ، اما گاهی تعدی به طرف مفعول دوم گاهی با واسطه من و لام و گاهی بدون واسطه می باشد .

جایی که به طرف مفعول دوم بدون واسطه تعدی باشد معنی اول مراد گرفته می شود و جایی که مفعول دوم با واسطه تعدی بود معنی دوم مراد گرفته می شود

مثال :مفعول دوم بدون واسطه = اهدنا الصراط المستقیم

مفعول دوم متعدی به واسطه الی = والله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم

مفعول دوم با واسطه لام=ان هذا القران یهدی لِلّتی هی اقوم

* همچنین اگر اضافت هدایت به طرف الله باشد معنی اول مراد گرفته می شود و اگر اضافت هدایت به طرف قرآن و پیامبر باشد معنی دوم مراد گرفته می شود

※**نکته**: این قوائد تشخیص معنی کلی نیستند زیرا در آیات قران هریک از قوائد نقض شده اند مثلا : ایصال الی مطلوب در این قول خداوند:(اما ثمود فهدیناهم ......) نقض شده است در این جا هدایت به طرف الله است ، پس اگر الله قوم ثمود را هدایت داده پس گمراهی آنان محال بود در حالی که آنها عذاب داده شدند پس معلوم شد معنی دوم مراد گرفته شود. نه اول یعنی اراءة الطریق برای همین قول اول نقض شده است و همچنین اراءة الطریق در این قول خداوند کریم: (انک لا تهدی من احببت) منقوض شده است . اگر این آیه به طرف پیامبر باشد و این را معنی دوم یعنی اراءة الطریق در نظر بگیریم پس کار پیامبرطبق این آیه اراءة الطریق نبوده است پس چی بوده است بنابراین در این جا معنی دوم نباید مراد گرفته شود . بلکه باید معنی اول ایصال الی مطلوب مراد گرفته شود

قوله : سواءالطریق....

سواءالطریق کنایه از چه می باشد : یعنی راه وسطی که رونده اش را به طور حتمی به مطلوب برساند
ملا یزدی در باره ی سواء الطریق می فرماید: سواء الطریق، طریق المستوی ، صراط مستقیم
هر سه یک تفسیر دارند، به معنی راه راستی که رونده خود را به مقصد اصلی اش برساند راهی که هیچگونه پیچ وخمی که مایل به گمراهی باشد وجود نداشته باشد

قوله : لفظ الله اختصاص دارد برای ذات واجب الوجود

دلیل: زیرا ذات باری تعالی جامع تمام صفات کمال است ، و ذاتی که جامع تمام صفات کمال است الله است

شارع می گوید : معنی هدایت از کلام مصنف از حاشیه کتاب الکشاففهمیده می شود که هدایت همان لفظ مشترکی است در میان دو معنی که هر کدام از این دو معنی درست در بیاید معنی دوم را رها می کنیم

مراد از سواءالطریق را مشخص کنید؟

جواب : مراد از سواء الطریق دو مطلب است

۱-عقاید حقه که شامل قوائد منطقی و عقاید اسلامی

۲-خاص عقاید اسلامی

*کدام یک از این دو اولی تر است؟به قول ملا یزدی مراد گرفتن مطلب اول اولی تر است

* چرا مطلب اول اولی تر است ؟ زیرا کتاب شرح تهذیب در دو فن نوشته شده است

۱ـ در فن منطق ۲ـ در فن کلام (عقاید)

با توجه به این دو فن مراد گرفته می شود یعنی مطلب اول که هر دو فن کتاب را شامل می شود

قوله : لحصول البراعة الضاهر بالقیاس الی قسمی الکتاب:

براعة الضاهر که نام دومش براعة استهلال می باشد یک صفتی است در بلاغت ، مطلبش اینست که در ابتدای کتاب چنین عبارتی آورده می شود که تمام موضوعات کتاب را شامل می شود. اشاره داشته باشد

قوله :جعل لنا التوفیق خیر رفیق....

در مورد جار ومجرور ملا یزدی می فرماید: عموما این جار و مجرور چهار احتمال وجود دارد .

۱- جار و مجرور متعلق فعل جعل باشند ۲-جار و مجرور متعلق مصدر توفیق باشند

۲- جار ومجرور متعلق اسم تفضیل خیر باشند ۳-جار و مجرور متعلق مضاف الیه رفیق باشند

حالا ملا یزدی می گوید: ازمیان این چهار احتمال با توجه به اینکه احتمال دوم و سوم خیلی بعید هستند آنها را رد می کنیم و دو احتمال دیگر (اول وچهارم) یعنی متعلق شدن به فعل جعل یا متعلق شدن به مضاف الیه رفیق احتمال بیشتر است . باز ملا یزدی در این مورد ملا یزدی می فرماید : اگر جار ومجرور متعلق فعل جعل باشند .افعال الله به خاطر لنا که معلل قرار می گیرند که در این صورت می توان لام لنابه معنی انفتاع تصور کرد همانطور در آیه : (و جعل لکم الارض فراشا) آمده است و در این صورت اینکه جار ومجرور متعلق رفیق باشند ، در این صورت تقدیم معمول مضاف الیهبر مضاف لازم می آید البته مقدم شدن به این خاطر است که جار ومجرور لنا ظرف است و ظروف کنجایش تقدیم را دارد.

پس لنا به اعتبار لفظ احتمال اول (متعلق فعل جعل) را تائید می کند و به اعتبار معنا احتمال دوم (متعلق به مضاف الیه رفیق را تائید می کند

معنی توفیق : متوجه کردن اسباب وآلات به طرف مقصد و خیر

قوله : والصلاة و السلام .....

الف ولام به جای مضاف الیه آمده(که با آمدن الف و الام مضاف الیه که لفظ الله بوده که حذف شده یعنی در اصل صلاة الله بوده است)

*در اینجا ملا یزدی یک اعتراض را مطرح می کند و خودش به آن اعتراض جواب می دهد

اعتراض در باره کلمه الصلاة: در کلمه الصلاةاگر طلب رحمت مراد گرفته شود(معنی صلاة دعا استو دعا به طلب رحمت معنا می شود بنابراین صلاة یعنی طلب رحمت)با توجه به اینکه نسبت صلاة به طرف خداوند است. وخداوند از طلب رحمت پاک است . پس طلب در مورد پروردگار هیچ معنایی ندارد ، پس این عبارت چطور توجیه کرده می شود؟

جواب اعتراض: لفظ الصلاة دو معنا دارد

۱-معنی حقیقی که مجموعه طلب و رحمت است ۲-معنی مجازی که فقط رحمت است

نسبت صلاة اگر به طرف خداوند باشد معنای دوم(مجازی)مراد گرفته می شود

اگر نسبت صلاة به طرف غیر پروردگار باشد در این صورت معنای اول(حقیقی) مراد گرفته می شود

قوله : علی من ارسله هدی......

منسوب به الله ← هو (ضمیر مستتر فاعل)

منسوب به پیامبر ← (ه) ضمیر مفعول

اَرسَل فعل و ضمیر هومستتر فاعل (ه) ضمیر مفعول

اعتراض: چرا مصنف تهذیب علامة تفتازانی نام گرامی پیامبر را ذکر نکرده است؟ بلکه بر وصف رسالت اکتفاء کرده است؟

جواب اعتراض: ۱- به خاطر تعظیم و اجلال و بزرگی نام پیامبر اکرم ۲- متوجه کردن بر اینکه صفت رسالت چنان صفتی است که که فرد کامل آن حضرت مخصوص است و ذهن به طرف آن می رود

اعتراض: چرا صاحب کتاب از این همه صفات گوناگون پیامبر فقط صفت رسالت را اختیار کرد ؟

جواب اعتراض : زیرا صفت رسالت مستلزم و در بر گیرنده ی تمام صفات کمال می باشد و همچنین که پیامبر تنها نبی نبود بلکه رسول هم بود و رسالت بالاتر از نبوت است

علی من ارسله هدی....

قاعده: هر کجا اسم نکره ی منصوبه بیاید دو احتمال وجود دارد ؟ ۱- مفعول له برای ماقبل خود ۲- حال برای ماقبل خود

قول ملا یزدی در باره ی هدی

* در مورد کلمه هدی ملا عبدالله یزدی می فرماید در ترکیب نحوی این سه احتمال وجود دارد ؟

۱-هدی مفعول له برای فعل اَرسَلَ

۲-هدی حال از ضمیر اَرسَلَ یعنی اَرسَلَ فعل و ضمیر هو فاعل ذوالحال(ه) ضمیر مفعول و هدی حال برای ذوالحال

۳-هدی حال از ضمیر مفعول که در اَرسَلَ وجود دارد یعنی اَرسَلَ فعل ضمیر هو فاعل و ضمیر (ه) مفعول ذوالحال و هدی حال برای ذوالحال ، ذوالحال با حال خود مفعول به برای اَرسَلَ

***ترجمه ترکیب های بالا:**

۱-درود سلام برکسی (همان ذاتی) که فرستاد او را به خاطر هدایت

۲-درود و سلام برهمان ذاتی که فرستاد پیامبر< را در حالی که الله ﷻ هادی استدر این صورت هدی مصدر(خبر است برای مبتدا هو) و هو اسم ذات است و حمل مصدر بر اسم ذات درست نیست. پس می گوئیم هدی به معنی هادٍ اسم فاعل است مانند: زیدٌ عدلٌ به معنی عادلٌ

۳-درود سلام بر همان ذاتی که فرستاد پیامبرش را در حالی که پیامبر<هادی است

قوله : هو بلاهتداءِحقیق.......

هو بلاهتداءِحقیق اهتداء مصدر لازم است اگر مبنی للفاعل قرارش دهیم اهتداء به معنی راه رفتن می شود و الله از راه رفتن پاک و منزّه است واگر اهتداء را به رسول الله نسبت بدهیم خالی از بی ادبی نیست بنابراین اهتداء را مبنی للمفعول قرار میدهیم.

*اما باز اعتراض می شود که مصدر لازم مبنی للمفعول می شود .

می گوئیم آن را به وسیله حرف جار متعدی مبنی للمفعول می کنیم : هو المهتدی به

احتمال های جمله هو بالاهتدی حقیق

کل جمله هو بلاهتداء حقیق چهار احتمال دارد .

۱-احتمال دارد تمام این جمله صفت باشد برای هدیً موصوف و صفت را مفعول له می کنیم یا حال برای ضمیر فاعل ارسلمانند ترکیب بالا که گذشت

۲-تمام جمله حال مترادف می شود (حال مترادف آن است که زمانی که ذوالحال یکی باشد و برای آن چندین حال جداگانه آورده شودمانند : ضمیر فاعلی اَرسَلَ یا ضمیر مفعولی اَرسَلَهُ را ذوالحال قرار دهیم و هدیً را جداگانه حال برای ضمیر فاعل یا مفعول و جمله ؛ هدیً بلاهتداءحقیق و نوراً به الاقتداء یلیق را جداگانه حال برای ضمیر فاعل یا مفعول قرار بدهیم (برای هرکدام از ذالحال درست باشد)

۳-حال متداخل: تداخل به معنی تو در تو ، یعنی حال اول برای ذوالحال اول حال می شودو حال دوم از ضمیر که در حال اول وجود دارد حال میشودو آن ضمیر ذوالحال قرار داد ه می شود می‌آئیم می گوئیم؛ اَرسَلَ فعل ضمیر هو ذوالحال، هدیً حال برای ذوالحال و هو دیگر که در هدیً میستتر استذوالحال برای حال (جمله هو بلاهتداءِ .....) ذالحال با حال ، فاعل برای هدیً ، هدیً با فاعل خود حال برای ضمیر اَرسَلَ

۴-جمله هو بلاهتداء حقیق جداگانه جمله مستأنفه باشد

قوله : و نوراً به الاقتدءیلیق.......

ترجمه: ونور هدایتش به او در اقتداء لایق تر است

این جمله حقیقتا مانند قبل است و بر همان جمله قیاس می کنیم

*در اینجا بحث فقط روی مجرور به است که متعلق اقتداء می شود یا یلیق؟

ملا یزدی می گوید متعلق اقتداء است چون که اقتداء ما بر

پیامبر برای ما شایسته است نه بر پیامبر و اگر به را متعلق یلیق بکنیم ترجمه بر عکس می شود

ملا یزدی در شرح می گوید (و تقدیم الظرف لقصد الحصر) و جار و مجرور متعلق به اقتداء (باید متعلق بعد بیاید چرا مقدم از اقتداءآمده است؟جواب : مقدم کردن جار و مجرور توسط علامه تفتازانی به خاطر اینست اقتداء منحصر به پیامبر است . همچنین اقتداء به پیامبرمنحصر است به اینکه الآن ملت و دین سایر انبیاء منسوخ است و باید به پیامبر اقتداء کرد

قوله : و علی آله.....

آل در اصل اهل بوده که (ه)حذف شده است همزه ی دیگری آورده شد (اال) شد و هر دو همزه را به الف کلاه دار عوض کردندآل شد

از آنجا که فهمیدیم آل اهل که اسماء را به خود برد مُصّغر آن اُهِیلٌ بوده است

واین حال مخصوص است برای شرافت دین که استعمال می شود فقط برای شرافت دینی منظور اهل رسول هستند

قوله : واصحابه الذین سعدوا فی مناهج الصدق التصدیق

ترجمه: کسانی که خوشبخت شدند در راه صدق با تصدیق کردن پیامبر

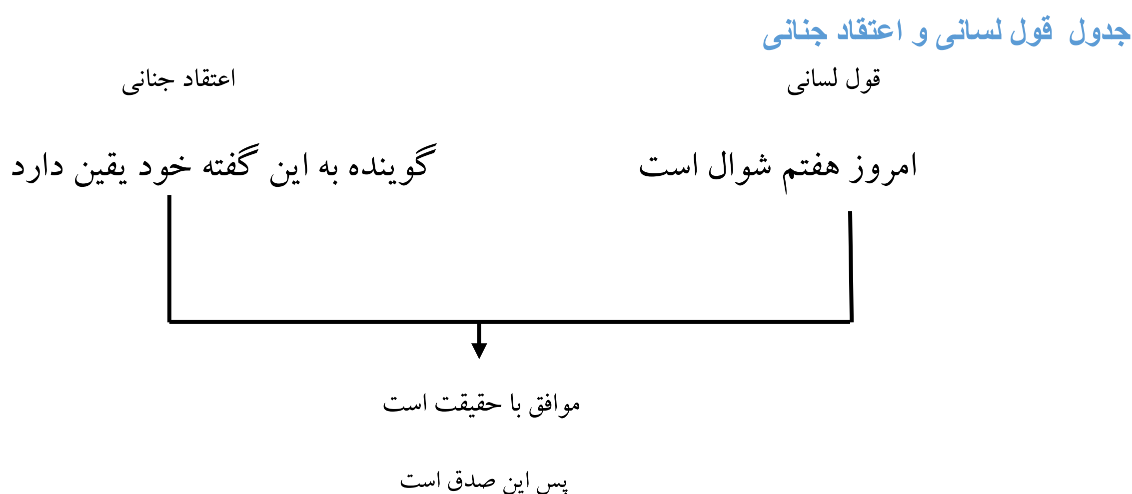
واصحاب رسول الله یعنی همان کسانی که درک کرده اند زمان رسول کریم را و مومنان بودند دیدار و هم صحبت رسول الله بودند و با ایمان از دنیا رفتند

الصدق.....

تعریف صدق و حق هرزمان که قول لسانی با اعتقادوجنانی موافق باشد

این صدق است و هرگاه حقیقت با قول لسانی و اعتقاد جنانی موافقت کند حق است و. واگر از هر دو طرف موافقت باشند صدق و حق است مانند

جدول قول لسانی و اعتقاد جنانی



موافق با حقیقت است

پس این صدق است

تعریف کذب و باطل: هر زمان و اعتقاد خبانی با حقیقت موافق نباشد این کذب است. و هر زمان که حقیقت با قول لسان و اعتقاد خبانی موفقت نکند این باطل است . و عدم موافقت از طرف هردو کذب و باطل است

قوله : التصدق...

سبب تصدیق پیامبر را توسط صحابه کرام ایمان آنها بود

قوله : و صعدوا فی مناهج الحق بالتحقیق

ترجمه: رسیدند به بالا ترین ترجه حق چرا که آن ها بالا رفتند بر همه ی درجه ها و پله ها چون صعدوا لازمه بالا رفتن از همه پله ها است

باتحقیق..

در این دو احتمال وجود دارد؟

۱- ظرف لغو است (یعنی متعلق فعل صعدوا است)یعنی به آخرین درجه رسیدن صحابه حق است به تحقیق

۲-ظرف مستقر است(یعنی مُبلِسٌ می شود)

*تقدیر عبارت اینگونه می شود : هذا الحکم مُبلِسٌ بالتحقیق ، مُبلِسٌ با متعلق خود می شود خبر برای متدای محذوف که هذا الحکم است.

قوله : و بعدُ : فهذا غایة التهذیب الکلام فی التحریر المنطق والکلام

برای بعدُ ظرف زمان سه حالت مقصود است ؟

۱ـ مضاف الیه آن مذکور است ۲ ـ مضاف الیه آن محذوف است

۳-مضاف الیه آن محذوف منوی است

*در دوحالت اول معرب است ودر حالت سوم مبنی بر ضم است

اعتراض: ملا یزدی درعبارت **فهذا** یک اعتراض مطرح می کند و خودش به آن اعتراض جواب می دهد

اعتراض اینست که: چرا علامة سعد تفتازانی بدون اینکه قبل از اینکه فاء جزائیه را شرط بیارد ، در اینجا فاء جزائیه آورده است ؟

جواب اعتراض:

۱-خواننده خودش به صورت توّهُمی اماّ را قبل از فهذا فرض کند

۲-یا اینکه خواننده امّا را قبل از بعدُ محذوف فرض کند (اماّ بعدُ)

* اما شیخ رضی بر جواب های ملا عبدالله یزدی اعتراض کرده است :

۱-این فاء، فاء تفسیری است که شرط نمی خواهد

۲-فاء جزائیه است ولی کلمه بَعدُ ظرفی است که متضمن معنای شرط است. که هیچ نیازی به امّا محذوف ندارد

قوله : و هذا اشارة...

سوال : هذااسم اشاره است برای محسوس(آشکار) اما مشار الیه هذا در اینجا غیر محسوس (غیر آشکار) است چرا؟

جواب سوال: ما کاری نداریم که مشار الیه هذا الفاظ باشند یا معانی و یا مفهوماتی که در ذهن مصنف وجود داشتند چی باشندما به این کاری نداریم ، اما گاه گاهی عرب ها غیر محسوس رابه جای محسوس قرار می دهند و با اسم اشاره هذا به طرف آن اشاره می کنند در اینجا هم مصنف (ملا سعد تفتازانی) همین کا را انجام داده است

قوله : هذا غاية تهذيب الكلام

مبتدا   خــــــــبر

ملا یزدی در این عبارت به یک اعتراض پاسخ می دهد.

اعتراض: هذا مبتدا است و اسم ذات است . وخبر مصدر است و حمل مصدر اسم ذات درست نیست این را چطور توجیح می کنید؟

جواب اعتراض : ملا زیزدی به این اعتراض دو جواب داده است

۱ـ مجاز عقلی   ۲ـ مجاز بالحذف

منظور از مجاز عقلی(پیدا کردن معنای مبالغه در کلام

منظور از مجاز بالحذف(بنابر تقدیر عبارتی که درآن عبارت مقدر شبه فعل وجود دارد)

تعریف مجاز عقلی: نسبت دادن چیزی به طرف غیر ماهوله(یعنی به طرف غیر آن چیزی که به طرف آن باید نسبت داده شود)

منظور از مجاز عقلی: اینست که‌درست است که حمل اسم ذات بر مصدر درست نیست ولی گاه گاهی به خاطر پیدا کردن معنی مبالغه حمل مصدر بر ذات می کنند مانند: زیدٌ عدلٌ که در اصل باید زید عادل می

شد پس نسبت زیر به طرف ماهو له است . چونکه نسبت زید به طرف عادل است نه عدل اما این حمل مصدر براسم ذات به خاطر پیدا کردن معنای مبالغه است پس درست است.

تعریف مجاز بالحذف:حذف فعل یا شبه فعل و آوردن مصدر به جای آن

* منظور از مجاز عرفی : اینست که‌ملا یزدی می گوید ملا سعد با روش مجاز بالحذف که اصل عبارت فهذا کلام مهذبٌ غایةالتهذیب (الکلام) که در اینجا مهذب شبه فعل به خاطر مجاز بالحذف ،حذف شده و الف ولام التهذیب جانشین مضاف الیه کلام که در آخر بوده است. پس با حذف شبه فعل که تهذیب است و کلام اول را به خاطر تکرار حذف می کنند که غایة التهذیب الکلام باقی می ماند .پس در حقیقت حمل شبه فعل بر اسم ذات است نه حمل مصدر بر اسم ذات این حمل به صورت مجاز بالحذف صورت گرفته است.

قوله : فی الحریر المنطق....

در این عبارت ملا یزدی به یک اعتراض جواب می دهد.

یعنی در در این قول ملا سعد «**فی التحریر المنطق والکلام** » لَم یَقُل فی بیانهما؛

اعتراض: چرا ملا سعد به جای تحریر المنطق و الکلام ، در بیان منطق و الکلام نگفت به جای کلمه تحریر کلمه بیان را نیاورد؟

جواب اعتراض: به این خاطر ملا سعد به جای کلمه بیان کلمه تحریر را آورده چون بیان کلمه ای است و در بیان ممکن است هر سخنی گفته شود اما در تحریر هر سخنی گفته نمی شود . پس با گفتن کلمه تحریر این را ثابت کرده که این کتاب خالی از هر گونه حشو حرف های بیهوده است.

تعریف منطق : هو آلةٌ قانونیّةٌ تَعْصِمُ مُراعاتُها الذِّهنَ عنْ خطاءِ الفکر (یعنی همان قوانینی که از رعایت کردن آنها ذهن انسان را از اشتباهات فکری باز میدارد منطق می گویند

تعریف کلام: آن علمی است که بحث می کند از احوال مبدأ(پروردگار) و معاد(قیاس مطابق با قانون اسلام)

قوله : تقریب المرام...

این عبارت بر تهذیب الکلام عطف است (جواب همان است)

تقدیر عبارت اینگونه است .**هذا مقرب غایةالتقریب**یعنیاین نهایت نزدیک کنند به مقصد (احکام اسلام) به طرف فهم و طبیعت انسان

قوله : من التقریرالعقائدالاسلام....

این عبارت در توضیح مرام است. یعنی ملا سعد تنها بر بر قوائد عقلی اکتفاء نکرده است بلکه بر قوائد نقلی اسلام هم پرداخته

و عبارت **من التقریر عقائد اسلام** یعنی در بیان عقائد اسلام که این توضیح کلمه مرام است

عقـائداسـلام

مضاف مضاف الیه

سوال: اضافتی که در عقاید اسلامی وجود دارد چند احتمال دارد ؟

اضافتی که در عقاید اسلام وجود دارد ملا سعد تفتازانی می فرماید: دو احتمال دارد ؟

۱–اضافت بیانیه ۲– اضافت لامیه

تعریف اضافت بیانیه: به اضافتی گفته می شود که در آن مضاف الیه عین مضاف باشد یعنی مضاف و مضاف الیه ، هر دو ، دو چیز یک چیز باشند مانند: خاتمُ فضَةٍ ای خاتمٌ من فِضَةٍ

تعریف اضافت لامیه: به اضافتی گفته می شود که در آن مضاف الیه غیر مضاف باشد یعنی مضاف و مضاف الیه ، هر دو ، دو چیز جداگانه باشند

مانند: غلامُ زیدٍ ای غلامٌ لزیدٍ

پس در اضافت «عقاید الاسلام » هر دو احتمال وجود دارد

سوال: چرا در عقائد اسلام هر دو احتمال اضافت (بیانیهو لامیه) وجود دارد؟

جواب: چون در کلمه اسلام سه احتمال وجود دارد

۱-تصدیق قلبی (اسلام تصدیق قلبی را می گویند

۲-اسلام مجموعه تصدیق قلبی و اقرار لسانی و عمل به جوارح را گویند (این مذهب معتزله و خوارج است) باور های ذهنی می باشند

۳-مراد از اسلام فقط اقرار لسانی را گویند

اگر احتمال اول(فقط تصدیق قلبی مراد گرفته شود پس اضافت ،اضافت بیانیه خواهد بود و اگر احتمال دوم و سوم را در نظر بگیریم پس اضافت، اضافت لامیه خواهد بود

قوله : جعلته تبصرة لمن حاول لدی الافهام....

ترجمه: قرار دادم این کتاب را بینایی برای کسی که اراده بینا شدن را دارد وقت فهماندن

قاعده: هر فعلی که دو مفعول داشته باشد مفعول دوم بر مفعول اول حمل استهمانطور که خبر بر مبتدا حمل است

جعلته تبصرة..... **جعلته:** فعل و فاعل(ه) مفعول اول **تبصرة:** مفعول دوم

اعتراض: مفعول اول ضمیر و اسم ذات و مفعول دوم مصدر است و گفتیم حمل مصدر بر اسم ذات صحیح نیست پس این عبارت را چگونه توجیح می کنید؟

جواب: ملاعبدالله یزدی دو جواب داده است.

۱-**ای مُبَّصِرَةً** = یعنی تبصرة مصدر را به به اسم فاعل معنی می کنیم

۲-**یَحتَمِلُ التَجَوُّزَ فی إسنَاد** (یعنی مجازعقلی) نسبت دادن یک چیز به طرف غیر ماهو له به خاطر پیدا کردن معنای مبالغه

همچنین در تذکرة همین حالت وجود دارد یعنی **جعلته تذکرة**

لدی الافهام ...

ترجمه : (زمان فهماندن) هر دو متعدی هستند

به کسر همزه در این دو احتمال وجود دارد

۱-فهم گیری بفهماند تو را در این صورت به شاگرد یا متعلماطلاق می شود

۲-تو بفهمانی دیگری را که در این صورت به معلم اطلاق می شود

قوله : أن یتذکر مِن ذوی الافهام.....

ترکیب: یتذکرفعل هو فاعل ذوالحال ، من حرف جار ذوی الافهام

جارو مجرورحال ، جار و مجرور ظرف می شوند این صورت دو احتمال دارد

۱-جارو مجرور ظرف حال می شوند برای فاعل هو مستتر است در یتذکر که ذوالحال است

۲-احتمال دوم اینکه جارو مجرور مستقیماً متعلق یتذکر شوند در این صورت اشتباه در معنی رخ می دهد به این نحو که : یتذکر فعل لازم است و در صله فعل لازم مِن حرف جار را قبول نمی کند

*ملا یزدی اینطور جواب داده است که در اینجا صفت تضمنی به کار رفته است . یعنی در تضمن فعل لازم معنی متعدی آورده شده است و این جار و مجرور متعلق به همان فعل می باشند

در این صورت تقدیر عبارت اینگونه می شود: یتذکر آخذاً و متعلماً من ذو ی الافهام

معنی : پند بگیرد معلم و شاگرد از صاحبان الافهام

* افهام در اینجا هم احتمال معلم و شاگرد را دارد

قوله : سیّماً الولد الاعزَّ الحفیَّ الحری بالاکرام سُمِیّ حبیب الله

این کتاب سودمند است برای فرزند عزیز و مهربان و لائق به اکرام است . که هم نام حبیب خدا است ،

قوله : علیه التحیة و الاسلام ، الازل له من التوفیق قوام و من التائید عصام و علی الله توکل و به اعتصام

براو (پیامبر) درود وسلام باد ، همیشه بر او توفیق خدا همراه کارش باشد و از قدرت و تاکید خداوند حفاظت کند از لغزش ، بر خداوند توکل کند و بر او چنگ بزنند

سیّماً:

سَیِ به معنای مثل مانند اینکه گفته شود هماسَّیانِ ای مثلان (آن دو هم مانند مثل هم هستند)

اصل سیماً ، لا سیماً بوده است لا را در لفظ حذف کردند اما در معنا مراد گرفته می شود

*ما که بعد از سی آمده سه احتمال دارد

۱–زایده است = در این صورت سَیّ مضاف و الولد مضاف الیه است پس الولد مکسور خوانده می شود

۲–ما موصوله است در این صورت به معنای الذی است در این صورت الولد مضموم خوانده می شود

۳–ما موصوله است به معنی شیٍ است در این صورت هم الولد مضموم خوانده می شود

الحفی = شفیق **الحری**= لائق

قوام = آنچه قائم کند بر کارش **التائید** = تقویت و قدرت

عصام = چنان چیزی که کارش را از لغزش حفاظت کند

علی الله توکل = جار و مجرور به خاطر حصر بر مصدر مقدم کرده شدند

به اعتصام= در ایجا هم جا و مجرور به خاطر سجع و زیبائی کلام مقدم کرده شده اند

القسم الاول فی المنطق

در اینجا یک اعتراض به متن ملا سعد وارد کرده می شود که ملا عبدالله یزدی به آن جواب داده است

اعتراض : عبارت القسم الاول فی المنطق دارای دو قسم می باشد؟

۱–القسم الاول ۲– المنطق

در حالی که مراد از قسم الاول همان مسائل منطقی هستند در نتیجه ظرفیت الشی ءِ لنفسه لازم می آید ، یعنی آنچه که در قسم الاول مراد می باشند در منطق نیز مراد می باشند، که در این صورت ظرف و مظروف یکی می باشند این را چطور توجیح می کنید

جواب: خلاصه جواب به این نحو می باشد که به ظاهر درست است که ظرفیة الشيءِ لنفسه پیش می آید اما حقیقتاً مراد از قسم الاول چیز دیگری است و مراد از منطق چیز دیگری است

نقشه

که مجموعاً (۳۵) احتمال هستند که در جدول زیر مشاهده کنید

ردیف	القسم الاول	فی	المنطق
۱	الفاظ	تحصیل	المَلکة
۲	المعانی	تحصیل	المَلکة
۳	النقوش	تحصیل	المَلکة
٤	الفاظ والمعانی	تحصیل	المَلکة
٥	الفاظ و النقوش	تحصیل	المَلکة
٦	والمعانی والنقوش	تحصیل	المَلکة
۷	الفاظ و المعانی و النقوش	تحصیل	المَلکة
۸	الفاظ	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
۹	المعانی	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
۱۰	النقوش	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
۱۱	الفاظ والمعانی	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
۱۲	الفاظ و النقوش	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
۱۳	والمعانی والنقوش	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
١٤	الفاظ و المعانی و النقوش	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
۱٥	الفاظ	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری
١٦	المعانی	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری
۱۷	النقوش	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری
۱۸	الفاظ والمعانی	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری
۱۹	الفاظ و النقوش	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری

۲۰	والمعانی والنقوش	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری
۲۱	الفاظ و المعانی و النقوش	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری
۲۲	الفاظ	بیان	همه قوائد منطق
۲۳	المعانی	بیان	همه قوائد منطق
۲٤	النقوش	بیان	همه قوائد منطق
۲۵	الفاظ والمعانی	بیان	همه قوائد منطق
۲۶	الفاظ و النقوش	بیان	همه قوائد منطق
۲۷	والمعانی والنقوش	بیان	همه قوائد منطق
۲۸	الفاظ و المعانی و النقوش	بیان	همه قوائد منطق
۲۹	الفاظ	بیان	قوائد ضروری منطق
۳۰	المعانی	بیان	قوائد ضروری منطق
۳۱	النقوش	بیان	قوائد ضروری منطق
۳۲	الفاظ والمعانی	بیان	قوائد ضروری منطق
۳۳	الفاظ و النقوش	بیان	قوائد ضروری منطق
۳٤	والمعانی والنقوش	بیان	قوائد ضروری منطق
۳۵	الفاظ و المعانی و النقوش	بیان	قوائد ضروری منطق

مقدمه : العلم

مقدمه (تقدیم شده) از باب تفعیل است ولی ترجمه از باب تفعّل می شود

اگر مقدمةٌ باشد: خبر برای مبتدای محذوف یا مبتدا برای خبر محذوف

اگر مقدمةً باشد : مفعول است برای فعل محذوف اَشرعُ

اگر مقدمةٍ باشد: مجرور است از ابحَثُ عَن مقدمةٍ

سوال : در مقدمه سه چیز وجود دارد؟

۱-تعریف منطق (رسم منطق)

۲-غرض منطق(بیان الحاجة الیه)

۳-موضوع علم منطق

*مقدمه گرفته شده است از مقدمة الجیش

العلم : عبارت است از حاصله از چیزی در عقل (هو صورةُ ای صلةُ الشیء عند العقل)

سوال : **چرا ملا سعد تفتازانی بدون تعریف علم آن را تقسیم کرد ؟**

جواب۱) در ضمن بیان اقسام علم ، تعریف علم فهمیده می شود

جواب۲) زیرا که تعریف علم بسیار معروف است و ملا سعد نیازی به تعریف ندید

جواب ۳) تعریف علم تصور بدیهی است و نیازی به تعریف ندارد

سوال: مراد از مقدمه چیست؟

جواب : با توجه به اینکه مقدمه ای که در این عبارت به طرف آن اشاره شده است «**مقدمة الکتاب**» می باشد مراد از کتاب همانطور که در دروس گذشته گفته شد یا الفاظ و عبارات هستند یا معانی (مراد از کتاب القسم الاول الفاظ یا معانی) اگر مراد از کتاب الفاظ باشند پس مراد از مقدمه همان الفاظی هستند که در ابتدای کتاب آمده اند نه تمام کتاب ، اگر مراد معانی باشند پس مراد از مقدمه همان معانی هستند که در ابتدای کتاب آمده اند

*به خاطر مقصود بودن آنها و فهمیدن کتاب در ابتدا آمده اند .

قوله : ان کان اذعاناً للنسبةِ فتصدیقُ و الا فتصور.....

تعریف تصدیق: عبارتست از اذعان و اعتقاد حکم غیر تام خواهد ثبوتی باشد یا سلبی .

(تصدیق :علمی است که در آن به اثبات چیزی برای چیزی و نفی چیزی از چیز دیگر حکم شود مانند : زید استاده است - زید ایستاده نیست)

تصورات بدون حکم : زید ــ عمرو

تصورات همراه با حکم غیر تام : غلامُ زیدٍ

تصورات همراه با حکم تام ولی انشائیه : إضرب ــ لا تَضرِب

اختلاف حکماء و امام رازی در تعریف تصدیق :

۱ـ حکماء می گویند تصدیق مفرد است اما امام رازی می گوید که تصدیق مرکب است

۲ـ حکماء می گویند : تصورات اطراف شرط هستند امام رازی می گوید تصورات اطراف شرط نیستند

حکماء می گویند : تصدیق تنها حکم است ولی امام رازی می گوید تصدیق مجموعه حکم و تصورات اطراف است

اختلاف متقدمین و متأخرین در مورد اجزای تصدیق (قضیه)

۱ـ متقدمین: هر قضیه دارای سه جزء است ۱ـ محکوم علیه ۲ـ محکوم به ۳ـ حکم

۲ـ ولی نزد متأخرین قضیه دارای چهار جزء است:

۱ـ محکوم علیه ۲ـ محکوم به ۳ـ حکم ۴ـ وقوع و عدم وقوع

قوله : و الا فتصور ....

تعریف تصور : عبارتست از اثبات چیزی از چیز دیگر یا نفی چیزی ازچیز دیگر حکم نشود مانند : غلام ُزیدٍ

*برابر است که ادراک یک امر باشد یا چندین امور بدون حکم باشند ، اگر بدون باشند باز هم تصور هستند مانند: زید ـ عمرو ـ بکر ـ خالد

یا اینکه نسبت تام نداشته باشند مانند : غلامُ زیدٍ

یا اینکه در آن حکم است ولی با شک و تردید باشد و گمان غالب نباشد مانند : گفتن زیدٌ قائمٌ با تردید

***سوال : برای به وجود آمدن یک تصدیق رعایت کردن چند امور شرط است ؟**

۱ـ جمع شدن چندین تصور

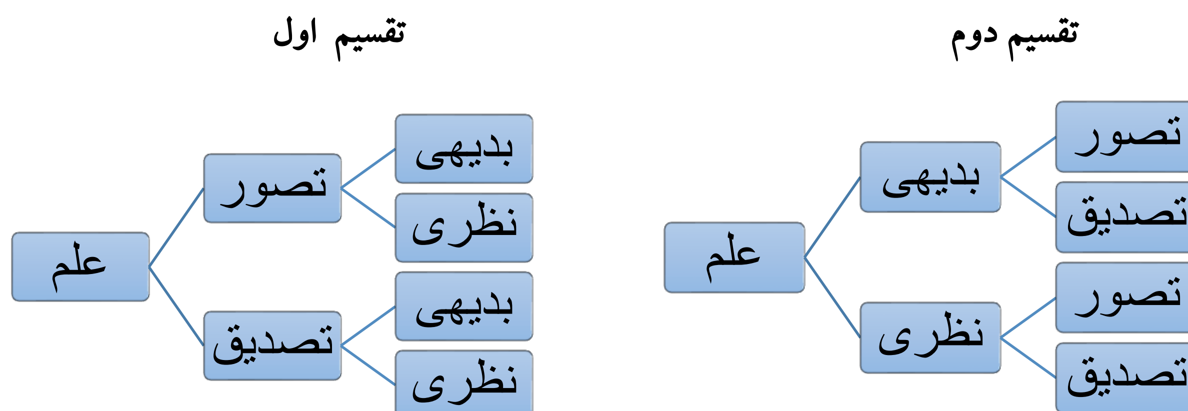
۲ـ وجود نسبت(حکم)

۳ـ نسبتی که تام و خبری و اذعانی باشد

۴ـ پس جمله خبری تام اگه به صورت خیال و وهم و شک گفته شود تصدیق نمی شود با وجود اینکه مجموعه تصورات و حکم موجود باشند

قوله : یقسمان بالضرورة والضرورة بالنظر والکتساب

در اینجا احتمال دو تقسیم وجود دارد



نکته : تقسیم اول بلیغ تر است

ملا عبدالله یزدی مطلب صفحه گذشته را این طور توضیح میدهد که ملا سعد تفتازانی صراحتا بدیهی و نظری را به دو قسم تقسیم کرده است و به صورت ضمنی تصور و تصدیق به دو قسم نظری و بدیهی تقسیم می شوند

الاقسام (مصدر باب اافتعال) به معنای اخذ القسمة (گرفتن قسمت) است یعنی تقسیم می کند تصور و تصدیق را به نظرو بدیهی

سوال : چرا ملا سعد به جای باب افتعال باب انفعال را نیاورد؟ چون این روش بلیغ تر است

*سوال هدف تقسیم های گذشته چیست ؟ فرق اینست که در بعضی از کتاب ها بر عکس است که اول علم را به بدیهی و نظری و بعدا تقسیم می کنند

*کلام یا جمله ای که به صورت صراحت بیان شود خالی از دلیل است چون نیاز به دلیل ندارد و کلامی که به صورت کنائی بیان شود نیازمند دلیل است حتما دلیل آن در آن کلام همراه با دعوا بیان شده است

قوله : هو ملاحظة المعقول لتحصیل المجهول

ترجمه : آوردن چیزی معلوم در ذهن برای بدست آوردن چیزهای مجهول

مرجع ضمیر هو بالاکتساب بالنظر می باشد

سوال : در مقابل لفظ مجهول لفظ معلوم قرار دارد چرا ملا سعد لفظ معقول به جای معلوم آورد؟این سوال سه جواب دارد

یک : چون حفاظت کردن تعریف از بکار بردن الفاظ مشترک (لفظ معلوم در میان معلومات ذهنی و خارجی مشترک است)

دو: چون مراد از معقولات امور کلی هستند نه امور جزئی چون امور جزئی نه حاصل کرده می شوند نه سبب کسب دیگران می شوند

سه : به خاطر رعایت سجع لفظ معقول آورده چون آخر مجهول لام بود معقول آورد تا سجع به هم نخورد

قوله: و قد یقع فیه الخطأء.....

گاهی فکر دچار اشتباه می شود

قوله : فاحتیج الی قانون یعتصم عنه فی الفکر و هو المنطق و موضوعه ....

تعریف منطق : پس احتیاج به قانونی پیدا می شود حفاظت کند ذهن را از خطا و اشتباه در فکر که آن را منطق می گویند

*منطق به چنان قوانینی گفته میشود حفاظت می کند ذهن را از اشتباهات فکری نگهداری می کند به وسیله پیروی از قوانین

سوال :به چند دلیل مردم نیاز به علم منطق پیدا می کنند ؟ به سه دلیل

دلیل اول : تمام علوم از اول تا آخر یا تصور هستند یا تصدیق

دلیل دوم : تمام تصورات و تصدیقات یا نظری هستند یا بدیهی(مراد ازبدیهی معلوم و مراد از نظری مجهول) می باشد

دلیل سوم : در ترتیب معلومات برای کسب مجهولات گاهگاهی اشتباه رخ می دهد

قانون لغتا : اصل وضع شده برای آله نویسندگی و خط کش

تعریف قانون اصطلاحا: قضیه کلی است که شناخته می شود از آن احکام و احوال جزئیات آن موضوع مانند:

قول نحویات ، کل فاعل مرفوع   : ← این یک کلی است احکام و احوال جزئیات فاعل را بیان می کند

قوله :و موضوعه المعلوم التصوری و التصدیقی من حیث انه یوصل الی المطلوب تصوری فیسمی معرفة أو التصدیقی یسمی حجة

موضوع علم منطق: ترتیب دادن تصورات و تصدیقات معلوم به نحوی که ما را به تصورت و تصدیقات مجهول برساند

فرق مُعِرف و مُعّرَف با یک دیگر

تصورات معلوم را **مُعِّرف** و تصورات مجهول(بدست آمده) را **مُعّرَف** می گویند مانند:

حـــیـــوان + نـــاطــــــق = انـــســـان

مُـــعَّــرِف   مُـــعَّـرَف

ترکیب این دو را **نظرو فکر**می گویند

تعریف نظر و فکر : عبارت است از ترتیب دادن تصورات و تصدیقات معلوم به نحوی که مارا به تصورات و تصدیقات مجهول برساند

و تصدیقات معلوم را حجت می گویند

هر چیز دارای دو صفات است خواه اعیان باشد یاعرض ، بعضی ذاتی گفته می شوند و بعضی عرفی پس موضوع هر چیز بستگی به اوصاف ذاتی دارد نه عرضی . پس در علم اوصاف ذاتی را موضوع می گویند

موضوع هر علم : آنست که در آن از عوارض ذاتی آن بحث می شود

سوال: عوارض ذاتی به چه اوصافی گفته می شود ؟ عوارض ذاتی به آن اوصافی گفته می شود به اعتبار ذات و بدون واسطه برای یک چیز عارض می شوند اینچنین اوصافی عوارض ذاتی گفته می شوند مثلا : زید بر اثر دیدن جن با یک چیز شگفت انگیز چهره اش (رنگ و رویش) تغییر کرد و این تعجب بدون واسطه است و عوارض ذاتی است

تعریف عارض : به همان وصف و صفتی را می گویند که در چیز دیگر دیده شود

تعریف معروض : همان چیز دیگر معروض است

تعریف واسطه : همان شیء سومی است که به طرف معروض نسبت داده می شود

عارض	معروض	واسطه
	عوارض ذاتی	
تعجب حرکت	انسان انسان	بی واسطه حیوان (جز)

ضحک	انسان	تعجب (مساوی)

عوارض غیر ذاتی

حرکت	ناطق	حیوان (عام)
ناطق	حیوان	انسان (خاص)
حرارت	آب	آتش مباین

* در بحث عوارض اگر واسطه در میان عارض و معروض اصلا وجود نداشته باشد یا اینکه واسطه وجود داشته باشد وآن واسطه جزء معروض باشد یا واسطه مساوی با معروض باشد در هر سه صورت عوارض ذاتی گفته می شوند

*و همچنین در بحث عوارض واسطه وجود داشته باشد و عام تر از معروض باشد یا خاص تر از معروض باشد یا مباین با معروض باشد در هر سه صورت عوارض غیر ذاتی یا غریبه گفته می شوند

سوال : چرا به تصورات مجهول معرف می گویند ؟ چون که برای ما تصورات مجهول را معرفی می کنند

حجت : لغتا غلبه حاصل کردن بر خصم المسبب حجت (سبب) غلبه بر خصم (مسبب)

سوال : چرا به تصدیقات معلوم را حجت می گویند ؟چون تصدیقات معلوم سبب غلبه حاصل کردن بر طرف مقابل می باشند

دلالة الفظ علی تمام ما وضع له (مطابقة) و علی جزئی (تضمن) و علی الخارج (التزام)

دلالت لفظ برتمام معنای موضوع له خودش مطابقی نام دارد و بر جزئی از معنای موضوع له آن تضمنی گفته می شود و دلالت بر خارج از معنای موضوع له التزام نامیده می شود

تشریح:

در این فصل مصنف ملا سعد تفتازانی اقسام دلالت لفظیه وضعیه را بیان نموده است

قوله : دلالة الفظ....

ملا عبدالله می فرماید به تحقیق در مرقات دانستی که مدار ممنطقیان اساسا و مستقیما معرف و حجة هستند و این هر دو (معرف و حجة ازقبیل معنا هستند و نه الفاظ

سوال: چرا در ابتدای کتب منطق بحث تعریف ، موضوع و غرض و غایت یا بحث االفاظ آورده می شود ؟

جواب: به این علت که تا تعریف موضوع ، غرض و غایت برای شروع کننده علم منطق افاده آگاهی کنند و تا که در بحث الفاظ بر فایده دادن و فایده گرفتن کمک بکند

عبارت ملا عبدالله یزدی که می فرماید :

لیعین علی الافادة و الاستفادة و ذالک به ان یبین المعانی الاالفاظ المصطلحة.....

مراد این است که این افاده و استفاده الفاظ برای این است که معنی الفاظ اصطلاح شده و استعمال شده در یک فن و علم خاص قرار داده شده اند و در مباحث اهل این علم از قبیل : مفرد ، مرکب ،جزئی ، و کلی و متواطی و مشکک و غیره

پس بحث الفاظ از حیث افاده استفاده است و موضوع منطق از بحث الفاظ نیست

دلالت : بودن چیزی به گونه ای که از علم به آن علم به چیزی دیگر حاصل شود

شیء اول **دال** و شیء دوم **مدلول** نام دارد

پس اگر دال لفظ باشد دلالت لفظی و اگر لفظ نباشد دلالت غیر لفظی است

هر یک از این دو دلالت :

اگر دلالت لفظ دال بر مدلول خودش به سبب وضع واضع باشد پس این دلالت وضعی است

لفظی وضعی مانند : دلالت لفظ زید بر خود ذات زید

غیر لفظی مانند: دوال اربع :نصب ، عقود ، اشارات ، خطوط

اگر دلالت لفظ دال بر مدلول بنابر تقاضای طبع است

لفظی طبعی مانند: دلالت آه آه بر درد

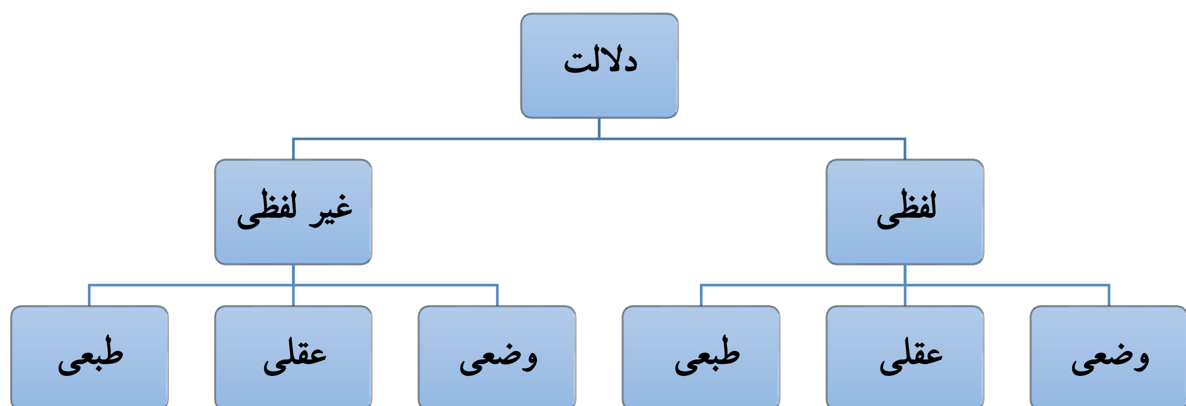
غیر لفظی طبعی مانند: شیهه کشیدن اسب بر طلب کاه و علف

اگردلالت لفظ دال بر مدلول غیر از وضع و طبع باشد پس عقلی است که بنابر مقتضای عقل باشد

لفظی عقلی مانند : شنیدن لفظ مهمل دیز از پشت دیوار دلالت بر اینکه کسی پشت دیوار است

غیر لفظی عقلی مانند: دلالت دود بر آتش

جدول دلالت



*نکته : منظور از آوردن مثال دیز اینست که اشاره به لفظ مهمل است تا که دلالت لفظیه عقلیه با دلالت لفظیه وضعیه التباس پیدا نکند

والمقصود: مقصد و هدف از این دلالت ها فقط دلالت لفظیه وضعیه می باشد چون در افاده و استفاده بر همین دلالت لفظیه وضعیه می باشد

قوله : ولابد فیه من اللزوم عقلا و عرفاً

و ضروری است در دلالت التزامی از لازم و ملزوم بودن معنای خارجی با معنای موضوع له عقلی باشد یا عرف   عقلی مانند: نور خورشید و طلوع آن   عرفی مانند : حاتم طائی و سخاوت

یعنی : لفظ بر چنین معنای خارجی دلالت می کند که برای معنای موضوع له لازم است اینچنین دلالت التزامی گفته می شود

نکته: در قوله لابد فیه : مراد ملا سعد تفتازانی در مرجع ضمیر فیه دلالت التزامی می باشد

سوال : قول ملا سعد را در باره ی دلالت التزامی توضیح دهید ؟ ملا سعد تفتازانی می فرماید که در دلالت التزامی از بین معنای موضوع له و معنای خارجی ضروری می باشد مانند : حیوان ناطق و قابلیت علم

و قوله : من اللزوم ....

هدف از وصیت طبق رأی ملا عبدالله یزدی اینست که معنای خارجی لفظ به حیثیتی باشد که تصور کردن معنای موضوع له بدون آن محال باشد

عقلا و عرفا : از وصیتی که بین معنای خارجی و معنای موضوع له وجود دارد ، خواه از وصیت عرفی و ذهنی باشد خواه عقلی فرقی نمی کند مانند: کوری به نسبت بینایی ـ سخاوت به نسبت حاتم طائی

دلالت لفظیه و ضعیه برچند قسم است؟سه قسم

تعریف مطابقی : عبارت است از دلالت لفظ بر تمام معنای موضوع له مانند : دلالت لفظ انسان بر مجموع حیوان ناطق

تعریف تضمنی : عبارت است از دلالت لفظ بر جزء معنای موضوع له مانند : دلالت لفظ انسان تنها بر حیوان یا ناطق

تعرف التزامی : عبارت است ازدلالت لفظ بر هیچ یک از معنای موضوع له اما ملازم آن است مانند دلالت لفظ انسان ، صلاحیت علم

قوله و تلزمهما المطابقه و لو تقدیرا ـ لا عکس

نکته : مرجع ضمیر هما دلالت تضمنی و التزامی هستند

و لازم است برای آن دو (دلالت تضمنی و التزامی) دلالت مطابقی اگر چه تقدیرا باشد

نکته :دلالت مطابقی اصل است و تضمنی و التزامی فرع هستند

سوال: مراد از لا عکس چیست: اینست که برای وجود دلالت مطابقی وجود دلالت تضمنی و التزامی شرط نیستند

چون که دلالت مطابقی متبوع از دلالت های تضمنی و التزامی تابع می باشند .بنابراین متبوع می تواند به تنهایی وجود داشته باشد اما تابع نمی تواند بدون متبوع موجود باشد

سوال : هدف ملا سعد تفتازانی از کلمه ولو تقدیرا چیست؟ توضیح دهید

جواب:در اینجا معلوم می شود برای وجود دلالت تضمنی و التزامی وجود دلالت مطابقی شرط است . اما بدانید همین وجود داشتن بر **دو** نوع است

۱ : وجود حقیقی ۲: وجود تقدیری

ولاعکس : یعنی تا زمانیکه دلالت مطابقی نباشد دلالت تضمنی و التزامی به وجود نمی آیند

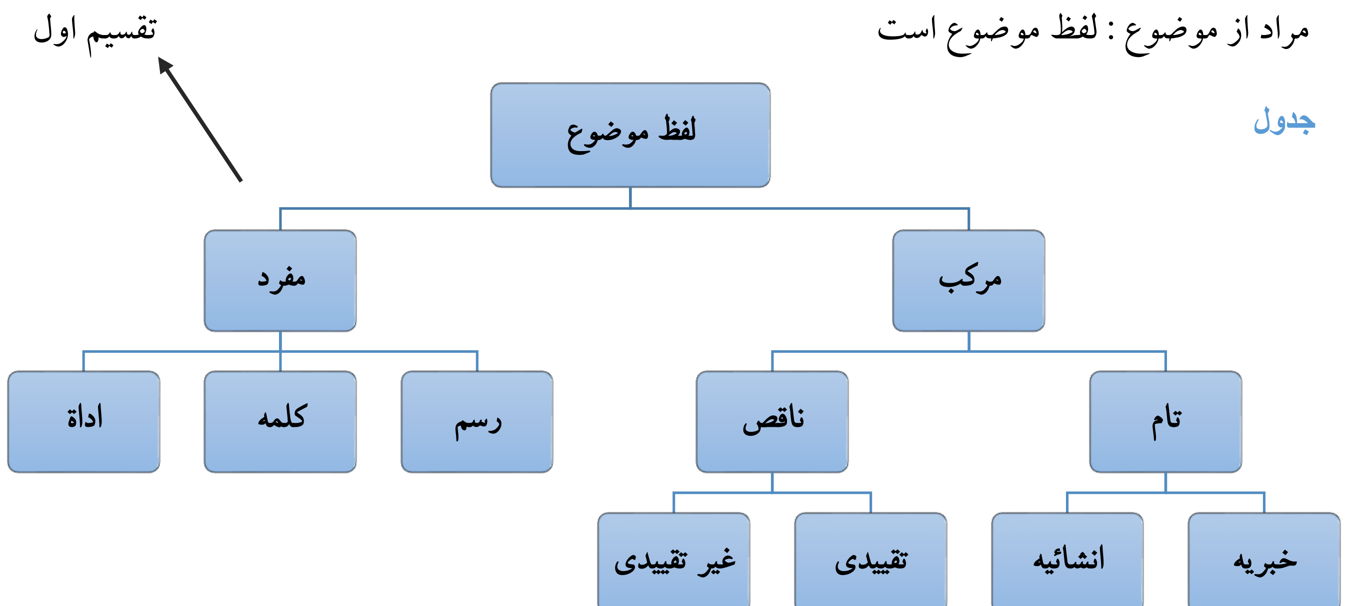
چون لازم و جایز است که لفظ معنای بسیطی باشد که نه خبر جزء داشته باشد و نه لازم برای آن باشد پس در این صورت دلالت مطابقی برای تضمنی و التزامی به وجود می آید

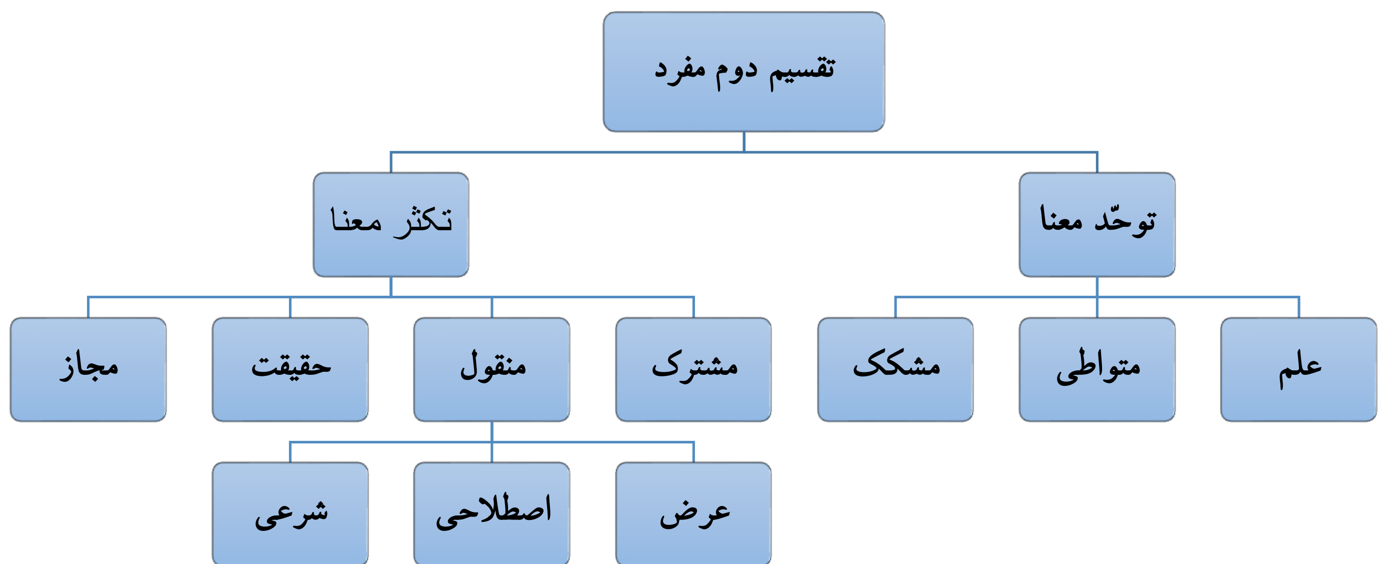
قوله : والموضوع ان قصد بجزئه الدلالة علی جزء معناه فمرکب

ترجمه :اگر قصد کرده شود به جزئی از دلالت پس مرکب است

مراد از موضوع : لفظ موضوع است

جدول





* نکته در مورد تقسیم دوم دو قول وجود دارد

۱ : تقسیم دوم مرتبط با مفرد است

۲ : تقسیم دوم مرتبط با اسم است در صورت دوم این تقسیم اول اسم می شود نه تقسیم دوم مفرد

والموضوع ......

تعریف مرکب : جزء آن دلالت ، بر جزئی از معنا دلالت کند

نکته: اگر مراد گرفته شود دلالت جزئی از آن لفظ بر جزء معنای آن پس آن مرکب است و گر نه آن مفرد است

سوال : مرکب به چهار شرط ثابت می شود؟

۱ : اینکه برای لفظ جزئی باشد

۲ : برای معنای آن لفظ جزء باشد

۳ : اینکه جزء لفظ بر جزء معنا دلالت کند

۴ : اینکه این دلالت مراد متکلم باشد

نکته : بنابراین به سبب از بین رفتن هر یک از این شرط ها یک قسم از مفرد ثابت می شود پس مجموعا مفرد چهار قسم دارد و مرکب یک قسم دارد

تعریف مفرد : جزء آن دلالت بر جزئی از معنا دلالت نکند

برای مفرد چهار قسم وجود دارد

۱:همان مفردی که خود لفظ مفرد جزء نداشته باشد مثال : همزه استفهام (أ)

۲: همان مفردی که لفظ جزء دارد ولی معنای آن جزء وجود ندارد مثال : لفظ جلاله الله (لفظ جزء دارد ولی معنایش جزء ندارد)

۳: همان مفردی که لفظ بر جزء معنا دلالت نداشته باشد مانند : لفظ عبدالله وقتی که علم باشد

۴: همان قسمی از مفرد است که جزء لفظ بر جزء معنا دلالت کند ولی این دلالت مراد و منظور گوینده نباشد مانند حیوان ناطق وقتی که نام شخصی باشد

قوله : أما تام.....

تعریف مرکب تام: آن است که سکوت بر آن صحیح باشد مانند : زیدٌ قائمٌ

قوله: خبر.....

تعریف خبر :آن است احتمال صدق و کذب وجود داشته باشد

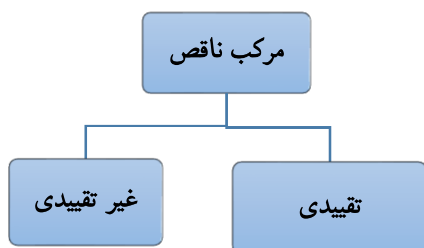
قوله : انشاء ....

تعریف انشاء : آن است که در آن احتمال صدق و کذب وجود نداشته باشد

قوله : فأما ناقص تقییدی أو غیر تقییدی.....

تعریف ناقص: آن است که سکوت بر آن صحیح نباشد

مرکب ناقص بر دو قسم است



تعریف تقییدی : این است که جزء دوم مقید جزء اول باشد مثال اضافی مانند : غلامُ زیدٍ مثال توصیفی مانند : رجلٌ فاضلٌ مثال اسنادی : قائمٌ فی الداره

تعریف غیر تقییدی : این است که جزء دوم مقید جزء اول نباشد مثال منع صرف مانند: فی الدار   مثال بنائی مانند : خمسةَ عَشَرَ

قوله : و الا مفرد و هو ان استقل فمع الدلالة بهیئةٍ علی احد الازمنة الثلاثه کلمة ، و بدونها اسمٌ و الا فأداةٌ......
مفرد اگر مستقل باشد در دلالت به صورتی که به یکی از ازمنه ثلاثه باشد پس کلمه است و بدون ازمنه ثلاثه اسم است و اگر اصلا دلالت نکند پس اداة است

والا مفردٌ : یعنی اگر قصد نشود از جزء لفظ دلالت بر جزء معنایش مفرد است

قوله: بهیئةٍ.......
به این صورت ثابت می شود هیئت ترکیبی آن در ماده ای ،که آن ماده موضوع باشد (یعنی جامد نباشد) در چنین صورتی فهمیده می شود در یکی از زمان های سه گانه مانند: هیئت نصر که مشتمل بر سه حرف مفتوح و پشت سر هم هست و هر زمان که این ثابت شود زمان ماضی فهمیده می شود به شرطی که ثابت شود در ضمن ماده ، موضوع هم متصرف شود پس در مثال های جَسَقَ و حَجَرَ اشکال وارد نمی شود

قوله : الکلمة ......
این در عرف منطقیان **کلمه** است ودر عرف نحویان **فعل** است

تعریف کلمه : لفظ مفردی است که مستقل باشد به ذات خود و با همراه یکی از ازمنه ثلاثه (ماضی ، مضارع ، استقبال)

سوال : آیا هردو یکی هستند ؟ خیر

سوال : فعل نحویان در اصلاح منطقیان چه نام دارد ؟ کلمه

قوله : و الا فأداة .....

اداة در عرف منطیان و در عرف نحویان حرف است

قوله : و ایضاً ان اتحد معناهُ فمع تَشَخُّصه وضعاً عَلَمٌ......

و همچنین اگر متحد المعنی (توحد معنا داشته باشد) پس این اتحاد به اعتبار مشخص بودن خودش عَلَم نامیده می شود

قوله : ایضا.....

مفعول مطلق است برای فعل محذوف أضَ یعنی رَجَع رجوعاً

در این عبارت علامه تفتازانی را دوباره تقسیم می کند پس از این گفته معلوم می شود که این تقسیم اسم نیست بلکه تقسیم مفرد است در این گفته بالا بحث وجود دارد چون بعضی قائلند که این تقسیم اسم است

ملا یزدی می فرماید: در مورد این تقسیم دو احتمال وجود دارد

۱: تقسیم مطلق مفرد باشد

۲: تقسیمی برای اسم باشد

اما به قول ملا عبدالله یزدی احتمال اول راجع تر است چرا که ملا سعد در بیان این کلمه ایضا به کار برده است و معنی کلمه ایضا بر گشتن به حالت اول می باشد

*اشکال و بحث در این است

که این تقسیم تقاضا می کند که حرف و فعل وقتی که متحد المعنی باشند پس در علم و متواطی و مشکک داخل می شوند جواب : طبق قول مصنف علم قرار نمی گیرند چون به اعتبار وضع معنی آنها مشخص نیست بلکه در استعمال معنی آنها مشخص شده است

قوله : و بدونه ان تساوت افراده و مشکک ان تفاوت و اولیه او اولویه
اگر تشخص معنا نداشته باشد متواطی است البته اگر همه افرادش برابر باشند اگر بین افرادش فرق باشد در اول و دوم و سوم بودن یا بین اولی و عدم اولی بودن پس این مشکک است

قوله وضعا : یعنی تشخص به اعتبار وضع باشد نه به اعتبار استعمال زیرا همان اسم هایی که مدلول آنها در وضع کلی است در استعمال تشخص دیده می شوند

سوال : آیا این ها مانند اسماه اشارات علم قرار می گیرند ؟ جواب طبق قول مصنف علم نیستند چون به اعتبار وضع معنی آنها مشخص نیست بلکه در استعمال معنی مشخص شده است

* در اینجا جر و بحث وجود دارد و آن اینست که در این مورد (استعمال وضع) که ملا عبدالله یزدی می فرماید : در این تقسیم لفظ موضوعی که تقسیم می شود این موضوع دو احتمال وجود دارد

۱: موضوع حقیقی باشد

۲: موضوع استعمالی باشد

اگر موضوع حقیقی باشد یک اشکال پیش می آید و آن اینست که در صورت موانع حقیقی بودن صحیح نیست که حقیقت و مجاز را از اقسام متکثر المعنی قرار بگیرند اما اگر موضوع استعمالی مراد گرفته شود در این صورت هم یک اشکال پیش می آید و آن اینست که اسماء اشاره طبق مذهب مصنف از متحد المعنی خارج و در متکثر المعنی داخل می شود حال آنکه اینچنین نیست پس در نتیجه ملا یزدی می فرماید اگر چنین باشد یعنی مراد از موضوع ، موضوع استعمالی باشد پس در عبارت مصنف کلمه «وضعاً » بی فایده می ماند

تعریف متواطی : لفظ مفردی است که معنا داشته باشد اما همین یک معنا افراد متعددی دارد و لفظ بر همه ی آن افراد به صورت یکسان و بدون فرق صادق بیایید مانند انسان

تعریف مشکک : لفظ مفردی است که معنا داشته باشد اما همین یک معنا افراد متعددی دارد و لفظ بر همه ی آن افراد به صورت متفاوت و با فرق صادق نیاید مانند انسان ، حیوان ویا سفیدی دندان و یخ

تعریف مشترک : لفظ مفردی است که معنی زیادی داشته باشد و بدون در نظر گرفتن برای یک معنا از ابتدا برای هر معنا وضع شده است

مانند عین که از ابتدا برای چندین معنا استفاده شده است

تعریف منقول : لفظ مفردی است که معنی زیاد داشته باشد اما این لفظ از ابتدا برای تمام معانی وضع نشده است بلکه در ابتدا برای یک معنی مشخص وضع شده است ولی بعدا به معنی دیگر انتقال شده است که بر سه قسم است

۱: عرفی ۲: شرعی ۳ : اصطلاحی

تعریف منقول عرفی : آنست که نقل کننده آن عرف باشند

تعریف منقول شرعی : آنست که نقل کننده آن شریعت باشد

تعریف منقول اصطلاحی : آنست که نقل کنندگان آن گروهی خاص باشد

تعریف حقیقت و مجاز :لفظ مفردی است که معنی زیاد داشته باشد اما این لفظ از ابتدا برای تمام معانی وضع نشده است بلکه در ابتدا برای یک معنی مشخص وضع شده است ولی بعدا به معنی دیگر استعمال شده است ولی گهگاهی در معنی اول گاهی در معنی دوم استعمال می شود پس به اعتبار اول حقیقت نام دارد مانند اسد برای حیوان درنده

و گهگاهی در معنی دوم استعمال می شود که این مجاز نام دارد مانند لفظ اسد برای مرد شجاع

نکته : در مورد کلمه مشکک دو قول وجود دارد یکی مشکِک (اسم فاعل) به معنی به شک اندازنده و دیگری مشکَک (اسم مفعول) به معنی به شک افتاده ، پس در نتیجه قول اول مشکِک (اسم فاعل) راجع تر است

سوال : چرا به مشکک ، مشکک می گویند؟ چون ناظر را به شک می اندازد در مورد این کلمه که آیا متواطی است یا مشترک پس در نتیجه نه آن را متواطی نه مشترک بلکه مشکک می گویند

قوله : ان تساوت افراده ....

به این صورت باشد که صادق آمدن کلی برتمام افرادش به صورت یکنواخت و مساوی باشد

قوله : ان تفاوتت افراده

به این صورت که این صادق آمدن کلی بعضی از آنها بر بعضی دیگر مقدم باشد به خاطر اینکه علمیت برای آنها هستند

سوال : چرا صادق آمدن افراد بر مقدم است و بر بعضی موخر است؟ چون افراد مقدم شده علت هستند برای افرادموخر شده نزد فلسفیان و عقلاء علت مقدم بر معلول است

مانند : علت :طلوع خورشید   معلول : روز شدن

*غرض مصنف از قول «ان تفاوتت» که فرق داشته باشد به جهت مقدم و اولی بودن این است که فقط به خاطر تشکیک فرق نیست بلکه فرق به اعتبار شدت و نقصان نیز هست

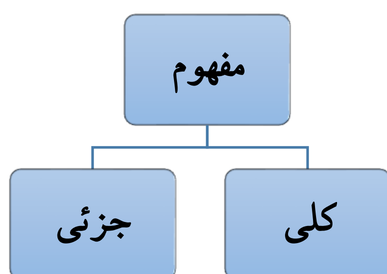
قوله : المفهوم : ان امتنع فرض الصدقة علی الکثیرین فجزئی و الا فکلی

امتنعت افراده او امکنت و لم یوجد او وجد الواحد فقط

ترجمه: اگر ممتنع باشد فرض کردن صدق آن مفهوم پس حزئی است و گر نه کلی است .ممتنع باشد افراد آن یا ممکن ، دیده نمی شود فقط یک فرد آن یا دیده نمی شود

تعریف مفهوم : نزد منطقیان آنچه که در ذهن آید مفهوم گفته می شود یا به عبارتی دیگر نام دوم علم مفهوم است

مفهوم بر دو نوع است : ۱ : کلی   ۲ : جزئی



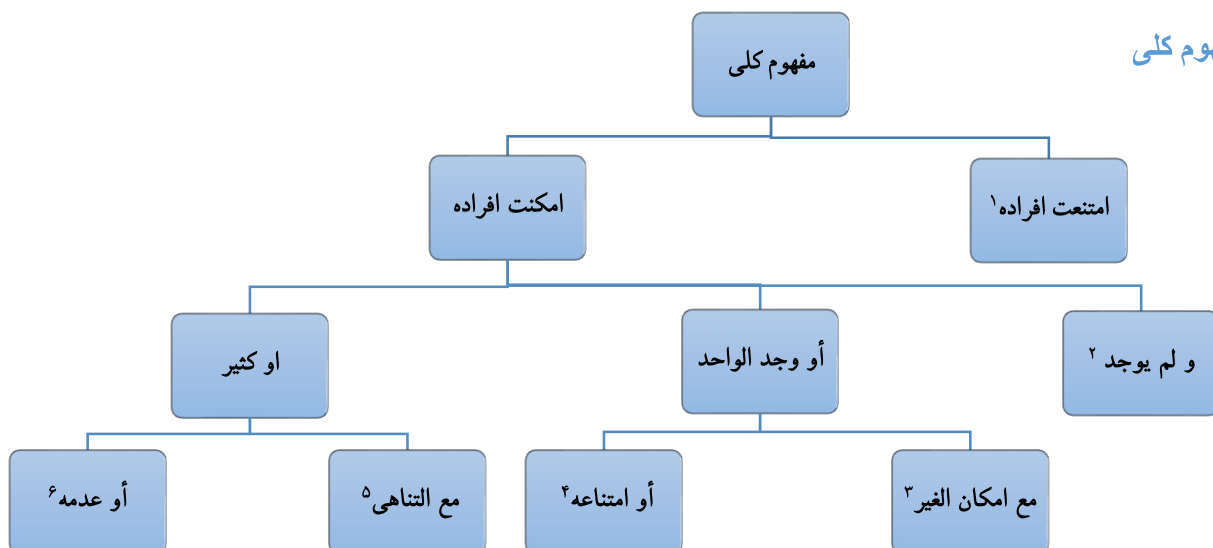
تعریف مفهوم جزئی : آن است که عقلا شرکت در آن صحیح نیست مانند مفهوم جزئی

تعریف مفهوم کلی : آنست که عقلا شرکت در آن صحیح است مانند : مفهوم انسان

اقسام کلی به اعتبار وجود ذهنی و خارجی

نکته : باید بدانید که برای کلی شدن یک مفهوم وحود افراد خارنی ضروری نیست بلکا وجود افراد ذهنی کافی است به این اعتبار که مجموعا کلی بر شش قسم است

جدول مفهوم کلی



تعریفات ششگانه مفهوم کلی:

۱ : امتنعت افراده : مفهوم کلی است که در خارج اصلا افراد وجود ندارد و هم وجود افراد محال است مانند : شریک با خداوند متعال

۲ : لم یوجد : مفهوم کلی است که وجود افراد خارجی ممکن است اما دیده نمی شوند مانند : عنقاء یعنی سیمرغ

۳: مع امکان الغیر : مفهوم کلی است که وجود افراد در خارج ممکن است و دیده هم می شود اما از میان آن افراد فقط یک فرد دیده می شود به همراه ممکن بودن افراد دیگر مانند : خورشید

۴: أو امتناعه: مفهوم کلی است که وجود افراد در خارج ممکن است و دیده هم می شود اما از میان آن افراد فقط یک فرد دیده می شود با محال بودن افراد دیگر مانند : ذات باری تعالی

۵: مع امتناعه :مفهوم کلی است که وجود افراد در خارج ممکن است و آن افراد خارجی دیده می شوند و افراد زیادی هم دیده می شود اما این افراد زیاد متناهی می باشند مانند : نفوس ناطقه و ستارگان
۶ :أو عدمه : مفهوم کلی است که وجود افراد در خارج ممکن است و افراد زیاد هم دیده نی شوند اما این افراد زیاد نامتناهی می باشند مانند : علوم خداوند

سوال : فرق میان مفهوم در مدلول معنا چیست ؟ هر مطلبی که از یک لفظ فهمیده شود مفهوم آن لفظ گفته می شود و هر مطلبی که لفظ بر آن دلالت کند به اعتبار دلالت کردن این مطلب مدلول آن لفظ گفته می شود و هر مفهومی که از یک لفظ قصد کرده شود به اعتبار قصد متکلم این مطلب معنای آن لفظ گفته می شود

فرض صدقه: فرض یعنی جواز عقل است چرا که محال نیست تقدیر صدق جزئی بر افراد زیاد

تعریف فرض در لغت: دو معنی دارد ۱ : فرض به معنای اندازه و تقدیر ۲: فرض به معنای جواز عقلی

نکته : نزد منطقیان فرض به معنای جواز عقلی است

ادامه دارد.........

التماس دعای خیر

حامد دهقانی سال چهارم